بسمه تعالی

موضوع: اختصاص خطابات قرآن به مشافهین / عام و خاص

فهرست مطالب:

[کلام شهید صدر رحمه الله در خطابات قرآن 1](#_Toc121649655)

[مختار استاد حفظه الله در این مساله 2](#_Toc121649656)

[مناقشه در تمسک به روایات برای اثبات قضیه ی حقیقیه بودن خطابات قرآن 3](#_Toc121649657)

[تفصیل محقق نایینی رحمه الله بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجیه 5](#_Toc121649658)

[عدم تمامیت تفصیل محقق ناییینی رحمه الله 5](#_Toc121649659)

[تعقب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده 6](#_Toc121649660)

[مقام اول: فرض قرینه منفصله بر اراده ی بعض در جمله ی دوم 7](#_Toc121649661)

## کلام شهید صدر رحمه الله در خطابات قرآن

بحث در شمول خطابات قرآنیه مشتمل بر ادات نداء یا ضمیر خطاب بود. مثل آیه ی «الزَّانِيَةُ وَ الزَّاني‏ فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ»[[1]](#footnote-1) و آیه ی «یا ایها الذین آمنوا».

شهید صدر رحمه الله فرمودند: این خطابات اختصاص به حاضرین دارد مگر قرینه ی عامه یا خاصه ای بر شمول آن نسبت به غایبین یا معدومین قائم شود. بنابراین اگر حکم به لسان خطاب باشد مثل: «یا ایها الذین آمنوا تجب علیکم الصدقة» معلوم نیست مقصود به این خطاب اعم از موجودین و معدومین در زمان خطاب یا حاضرین و غایبین باشد، بلکه ممکن است موضوع این خطاب خصوص حاضرین باشد.

و این عدم شمول به جهت خصوصیت تخاطب نیست چون این خصوصیت عرفا ملغی است و عرف برای جماعتی که طرف خطاب هستند، موضوعیت نمی بیند. بلکه به جهت حیثیت ملازم با تخاطب که وجود در زمان خطاب است، می باشد چون ممکن است این حیثیت، خصوصیت داشته باشد، و احتمال دخالت عنوان موجودین در زمان معصوم علیه السلام را نمی توان الغاء کرد مگر مواردی که مناسبت حکم و موضوع الغاء آن را اقتضا کند[[2]](#footnote-2).

## مختار استاد حفظه الله در این مساله

اشکال مهم همین بیان شهید صدر رحمه الله است و بحث «مجاز بودن و خلاف ظاهر بودن عموم آیات که مشتمل بر ادات نداء و یا ضمیر خطاب است نسبت به معدومین در زمان خطاب» مطرح نیست بلکه بحث در این است که مخاطب مردد بین اقل و اکثر است و وقتی پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم به جماعتی بفرمایند: «ایها المومنون افعلوا کذا»، نمی توان احراز کرد که مراد از «ایها المومنون» قضیه ی حقیقیه «کل من کان مومنا الی یوم القیامة» است، البته در بعضی موارد مثل «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم‏»[[3]](#footnote-3) مناسبات حکم و موضوع تعمیم را اقتضاء می کند ولی در مواردی که چنین مناسبتی نیست مثل: «یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ‏ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى‏ ذِكْرِ اللَّهِ »[[4]](#footnote-4) ممکن است مقصود به خطاب قضیه ی خارجیه باشد نه قضیه ی حقیقیه، و شاید مخاطب مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشند.

و این اشکال مهمی نسبت به استدلال به بعضی از آیات برای اثبات حکم در زمان غیبت است.

و اما عمل به این آیات در زمان امام صادق علیه السلام: اگر اثبات شود که عمل به این آیات در زمان امام صادق علیه السلام از باب این بود که مشمول اطلاق آیه بودند، اطلاق شامل ما نیز می شود ولی اگر از باب الغاء خصوصیت از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زمان امام معصوم علیه السلام باشد ما نمی توانیم الغاء خصوصیت به زمان غیبت کنیم.

و روشن نیست که ائمه علیه السلام این استظهار را قبول داشتند و عمل آن ها به آیات از باب شمول اطلاق نسبت به آن ها بوده باشد که ما از این آیات بفهمیم مخاطب مسلمین هستند تا روز قیامت.

البته قدر متیقن این روایات زمان حضور معصوم علیه السلام است و بحث در اثبات اطلاق آن ها نسبت به زمان غیبت است.

البته ما در صدد بحث فقهی نیستیم و ممکن است کسی از روایات اطلاق گیری کند، مثل روایاتی که مفاد آن «الزانی یجلد مأة جلدة»[[5]](#footnote-5) و «شارب الخمر یجلد ثمانین جلدة»[[6]](#footnote-6) است و بگوید اطلاق دارد و مشتمل بر خطاب نیز نیست بلکه بحث ما در خطابات قرآن کریم است.

## مناقشه در تمسک به روایات برای اثبات قضیه ی حقیقیه بودن خطابات قرآن

ممکن است به بعضی روایات برای اثبات این که خطابات قرآن کریم به نحو قضیه ی حقیقیه هستند، تمسک شود.

روایت اول: روایت در تفسیر عیاشی

متن روایت: «عن محمد بن خالد بن الحجاج الكرخي عن بعض أصحابه رفعه إلى خيثمة قال: قال أبو جعفر يا خيثمة القرآن نزل أثلاثا ثلث فينا و في أحبائنا، و ثلث في أعدائنا و عدو من كان قبلنا و ثلث سنة و مثل، و لو أن الآية إذا نزلت‏ في‏ قوم‏ ثم مات أولئك القوم- ماتت الآية لما بقي من القرآن شي‏ء، و لكن القرآن يجري أوله على آخره‏ ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ‏، و لكل قوم آية يتلونها [و] هم منها من خير أو شر»[[7]](#footnote-7).

یعنی اگر بناء بود قرآن فقط در مورد یک قوم نازل شود با مرگ آن قوم موضوع آیه منتفی می شد و دیگر قرآن کتاب جاویدان نبود.

روایت دوم: روایت فضیل

متن روایت:« عن الفضيل بن يسار قال‏ سألت أبا جعفر ع عن هذه الرواية «ما في القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن، و ما فيه حرف إلا و له حد و لكل حد مطلع» ما يعني بقوله لها ظهر و بطن قال: ظهره و بطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجري كما يجري‏ الشمس‏ و القمر، كلما جاء منه شي‏ء وقع قال الله تعالى‏ «وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» [نحن نعلمه‏]»[[8]](#footnote-8).

این روایت با قطع نظر از ضعف سند دلالت دارد بر این که شأن نزول آیات موجب اختصاص آیات به آن مورد نیست ولی دلالت ندارد بر این که مخاطب به این آیات به نحو قضیه ی حقیقیه است.

و این کلام ما منافاتی با خالد و جاودانه بودن قرآن ندارد، چون قرآن با همان مضمون و آیاتی که راجع به مومنین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارد، جاودانه است، مثل: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ‏ صَدَقَة»[[9]](#footnote-9) و «إِنَّ الَّذينَ يُنادُونَكَ‏ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ »[[10]](#footnote-10) که این آیات نیز جاودانی است ولی منافاتی با اختصاص خطاب به مومنین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز ندارد.

روایت سوم: روایت شیخ در تهذیب

متن روایت:« أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْبَرْقِيِّ وَ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ إِذَا صَلَّى أَنْ يُرَتِّلَ فِي قِرَاءَتِهِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ وَ ذِكْرُ النَّارِ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ إِذَا مَرَّ بِ يا أَيُّهَا النَّاسُ وَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَقُولُ لَبَّيْكَ رَبَّنَا.»[[11]](#footnote-11)

این روایت دلالت دارد بر این که مخاطب خطابات قرآن مثل «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» مومنین تا روز قیامت هستند.

ولی این روایت شامل مواردی که مصدَّر به ادات خطاب نیست مثل: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّاني‏ فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ»[[12]](#footnote-12) نمی شود، علاوه بر این که سندا نیز ضعیف است چون مرسله است.

ولی مهم این است که اغلب آیات ولو به مناسبت حکم و موضوع ظهور در قضیه ی حقیقیه دارد مثل: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ‏ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُون‏»[[13]](#footnote-13) که معلوم است اختصاص به زمان حضور ندارد.

و بعضی از آیات که اصلا مشتمل بر ادات خطاب نیستند مثل: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً »[[14]](#footnote-14) که قطعا شامل تمام زمان ها می شود و شبهه ای در شمول آن نسبت به زمان غیبت وجود ندارد.

البته اشکال ما با بیان بعضی از منحرفین متفاوت است آنها این آیات را نیز توجیه می کنند و می گویند: این آیات مربوط به زمانی است که قصاص عامل بازدارنده از جرم و جنایت بود و سبب ادامه زندگی بود ولی امروز قصاص تاثیری در جلوگیری از قتل ندارد، و لذا این حکم مربوط به زمان ما نیست.

این یک انحراف است. اشکال ما و شهید صدر نسبت به مواردی که مناسبت حکم و موضوع اطلاق نسبت به زمان غیبت را اقتضا نمی کند، مطرح است که موارد آن نیز نادر است مثل نماز جمعه و وجوب جهاد ابتدایی که گفته می شود آیات اطلاق ندارند تا اثبات وجوب نسبت به زمان غیبت کنند. و از آیه ی «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ‏ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا»[[15]](#footnote-15) ولو مشتمل بر ضمیر خطاب نیست ولی وجوب جهاد ابتدایی فهمیده نمی شود.

## تفصیل محقق نایینی رحمه الله بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجیه

مرحوم نایینی رحمه الله فرمودند: اگر خطابات به نحو قضیه ی خارجیه باشد مختص به حاضرین خواهد بود و شمول آن نسبت به غایبین و حاضرین نیاز به یک عنایت زایده دارد که دلیل بر آن وجود ندارد. و اگر به نحو قضیه ی حقیقیه باشد شامل معدومین و غایبین نیز می شود چون شمول خطاب نسبت به معدومین نیاز به تنزیل معدوم منزلة الموجود دارد و خود قضیه ی حقیقیه متکفل آن است چون معنای قضیه ی حقیقیه تنزیل معدوم به منزله ی موجود است، و در این صورت خطاب شامل معدومین نیز می شود[[16]](#footnote-16).

## عدم تمامیت تفصیل محقق نایینی رحمه الله

این تفصیل:

اولا: مفید نیست چون هر کجا در اطلاق آیه تشکیک شود می توان گفت شاید به نحو قضیه ی خارجیه است و لذا نمی توان شمول آن را نسبت به معدومین اثبات کرد.

به عبارت دیگر: این بیان وضعیت خطابات مشکوک -که معلوم نیست به نحو قضیه ی حقیقیه هستند یا به نحو قضیه ی خارجیه- را مشخص نمی کند.

و ایشان نیز نفرمودند: اصل در قضایای قرآن این است که به نحو قضیه ی حقیقیه است.

ثانیا: قضیه ی حقیقیه متکفل تنزیل معدوم به منزله ی موجود در زمان خطاب نیست، بلکه معنای قضیه ی حقیقیه ثبوت حکم برای افراد مقدرة الوجود است یعنی هر فردی از این طبیعت این حکم را دارد. فرض وجود به معنای تنزیل نیست بلکه به معنای تقدیر است یعنی «اگر» نه این که بنابر وجود گذاشته شود.

علاوه بر این که امام خمینی رحمه الله نیز می فرمایند: قضایای حقیقیه حتی متکفل تقدیر نیز نیست. و قضیه ی «النار حارة» دلالت ندارد بر «اذا وجدت النار فهی حارة».

البته ما گفتیم روح قضیه ی حقیقیه و مآل عرفی آن به قضیه ی شرطیه است ولی به قضیه ی شرطیه ای که فرض الوجود در آن به معنای تقدیر الوجود است نه تنزیل معدوم به منزله ی موجود.

ثالثا: این بیان نسبت به غایبین نمی آید مگر این که گفته شود وقتی تنزیل المعدوم به منزله ی موجود درست شد به طریق اولی تنزیل الغایب به منزله ی حاضر بالاولویة ثابت می شود.

## تعقب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده

گاهی دو جمله در کلام وجود دارد و جمله اول متضمن ثبوت حکمی برای یک موضوع عام است و جمله ی دوم مشتمل بر ضمیری است که به موضوع عام رجوع می کند مثل: «وَ الْمُطَلَّقاتُ‏ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ .. وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ في‏ ذلِك‏»[[17]](#footnote-17)

که ضمیر «بعولتهن» به «المطلقات» بر می گردد ولی از خارج می دانیم که مراد از «وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ في‏ ذلِك» مطلقات رجعیه است چون در طلاق بائن مثل طلاق خلع و طلاق مبارات و در طلاق سوم، شوهر در سومی مطلقا و در اولی و دومی قبل از رجوع زوجه در بذل، حق رجوع در ایام عده ندارد.

بحث در این است که علم به این که مراد از ضمیر، مطلقات رجعیه است آیا قرینه می شود بر این که «المطلقات» نیز مختص به رجعیات شود؟

به عبارت دیگر: رجوع ضمیر به بعض افراد عام در جمله ی دوم قرینه می شود بر این که جمله ی اول نیز مختص به آن بعض شود و یا جمله ی اول به عموم خودش باقی است؟

در این مسأله در دو مقام بحث می شود:

مقام اول: فرض قرینه منفصله بر اراده ی بعض در جمله ی دوم

مقام دوم: فرض قرینه متصله بر اراده ی بعض در جمله ی دوم

ابتدا مقام اول را بررسی می کنیم.

### مقام اول: فرض قرینه منفصله بر اراده ی بعض در جمله ی دوم

مثل آیه ی مذکور که قرینه متصله بر اراده ی بعض در جمله ی دوم وجود ندارد بلکه قرینه منفصله بر آن دلالت دارد.

این بحث در قرینه منفصله اصلا جا ندارد، و این که بعضی از قدماء اصولیون گفتند: «امر دایر است بین عدم اراده ی عموم در جمله ی اول و بین استخدام ضمیر در جمله ی دوم»، صحیح نیست چون در مقام هیچکدام از این دو نیست زیرا با قرینه منفصله فهمیدیم در جمله ی دوم مراد جدی مضیق است و مراد جدی از «و بعولتهن احق بردهن» خصوص رجعیات هستند نه این که در مرحله ی مراد استعمالی از ضمیر بعض افراد عام اراده شده باشد بلکه از آن تمام افراد عام اراده شده است. و بحث مجاز و عدم اراده ی عموم در جمله ی اول یا استخدام ضمیر در جمله ی دوم مطرح نیست بلکه مراد استعمالی در هر دو جمله محفوظ است و فقط مراد جدی در جمله ی دوم مضیق است لذا ظهور جمله ی اول در عموم بلامعارض است.

ان قلت: این کلام نقض می شود به «رایت اسدا و ضربته» در موردی که قرینه منفصله دلالت کند بر این که مراد از «ضربته» ضرب رجل شجاع است، در این جا نیز نمی توان گفت ظهور جمله ی اول در حیوان مفترس باقی است و ظهور جمله ی دوم نیز در زدن حیوان مفترس منعقد شد و فقط بخاطر قرینه منفصله مراد جدی او مضیق می شود.

قلت: این نقض وارد نیست چون موضوع له ضمیر این است که رجوع کند به همان فردی که مرجع ضمیر در آن اراده شده است مثل «رایت عالما و اکرمته» که اگر مراد از «رایت عالما» عمرو و از «اکرمته» زید باشد قطعا مجاز است، چون ضمیر وضع شده برای این که برگردد به همان فردی که مراد از مرجع ضمیر است نه به فرد دیگر و این ربطی به آیه ندارد چون «و بعولتهن احق بردهن» استعمال در فرد دیگر غیر از مطلقات نمی شود بلکه گفته می شود در مقام اراده ی جدیه کانّ آیه «و المطلقات یتربصن بانفسهم ثلاثة قروء و بعولتهن احق بردهن ان کن رجعیات» است و مرجع ضمیر همان مطلقات است و فقط در اراده ی جدیه به دنبال «و بعولتهن احق بردهن» مولی «ان کن رجعیات» را اراده می کند و این با مثال: «رایت اسدا و ضربته» فرق دارد چون معنا ندارد که ضمیر برگردد به فرد دیگری غیر از این فردی که مرئی است.

بنابراین در قرینه منفصله تقیید جمله ی دوم خلاف وضع و ظاهر نیست.

1. النور:2. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث فی علم الاصول، صدر، محمد باقر، ج3، ص 368. [↑](#footnote-ref-2)
3. النساء:1. [↑](#footnote-ref-3)
4. الجمعة:9. [↑](#footnote-ref-4)
5. من لایحضره الفقیه، ابن بابویه، محمد بن علی، ج4، ص35. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ج7، ص214، ح1. [↑](#footnote-ref-6)
7. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، ج1، ص10. [↑](#footnote-ref-7)
8. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، ج1، ص11. [↑](#footnote-ref-8)
9. المجادلة:12. [↑](#footnote-ref-9)
10. الحجرات:4. [↑](#footnote-ref-10)
11. تهذیب الاحکام(تحقیق خراسان)، ج2، ص124، ح239. [↑](#footnote-ref-11)
12. النور:2. [↑](#footnote-ref-12)
13. البقرة:183. [↑](#footnote-ref-13)
14. الاسراء:33. [↑](#footnote-ref-14)
15. التوبة:111. [↑](#footnote-ref-15)
16. اجود التقریرات، نایینی، محمد حسین، ج1، ص490.؛ فوائد الاصول، نایینی، محمد حسین، ج2، ص550. [↑](#footnote-ref-16)
17. البقرة:228. [↑](#footnote-ref-17)